

تحول جامعه‌پذیری جنسیتی

الهام هومین‌فر*

چکیده: جامعه‌پذیری جنسیتی فرایند بازتولید نابرابری‌های جنسیتی است. گذار جوامع از وضعیت سنتی به مدرن و ضرورت تغییر ساختارها و ارزش‌های کهن و بازتعریف هویت انسانی زنان و مردان، نیازمند بررسی‌های جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی است. هدف این پژوهش بررسی تحول الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی در یک جامعه روستایی است که با روش کیفی و با استفاده از تکنیک مصاحبه گروهی متمرکز و مشاهده مشارکتی انجام شده است. در این پژوهش نحوه یادگیری نمادها، هنجارها و نقش‌های جنسیتی در زندگی اجتماعی، دگرگونی ساختاری در خانواده، و همچنین تحول جامعه‌پذیری جنسیتی بین زنان و مردان و میان سه نسل بررسی شده است. نتایج به دست آمده از پژوهش حاکی از تحولی وسیع و نامتوازن در فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی نسل جدید است. تفاوت سطح توقعات و انتظارات زنان جوان با واقعیات موجود، تنش‌ها و تضادهای گوناگونی بین نیروهای اجتماعی ایجاد کرده است.

واژه‌های کلیدی

جامعه‌پذیری، جنسیت، خود، شخصیت، نقش جنسیت

مقدمه

گذار جوامع از وضعیت سنتی به مدرن مستلزم تحولاتی در ساختارهای کهن جوامع است و عقاید و نگرش‌های متفاوتی را نسبت به گذشته ایجاد می‌کند. این امر به بازتعریف هویت انسانی و اجتماعی زنان و مردان منتهی می‌شود. از پیامدهای این مسئله، پرسش‌برانگیز شدن ساختارها و ارزش‌هایی است که تبعیض و نابرابری جنسیتی بین زنان و مردان را بدیهی می‌شمارد.

نابرابری‌هایی که روزگاری ذاتی و طبیعی تلقی می‌شد، پایگاه خود را در ذهن و فکر زنان از دست داده و مشروعیت آن، حتی در دورافتاده‌ترین نقاط، در حال فرو ریختن است (کاستلز^۱، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۶). این پدیده، با تأثیر متقابل، به تحولی در الگوی جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی منجر می‌شود که تا امروز استحکام‌بخش تبعیض جنسیتی در جوامع بوده است. چراکه جامعه‌پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل‌های آینده از سوی دیگر می‌تواند در حکم بستر اصلی نابرابری جنسیتی شناخته شود. طبق الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی که در آن مردگونی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مردسالار خانواده‌اند و در حوزه‌های خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای عمومی حضور و اشتغال دارند (ابوت^۲ و والاس^۳، ۱۳۸۰: ۱۲۸؛ گرت^۴، ۱۳۸۰: ۱۲۵).

از دیدگاه جامعه‌شناسان، جامعه‌پذیری روندی است که فرد را برای زندگی گروهی آماده می‌کند و نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت، نگرش و رفتار فرد دارد. به عبارت دیگر، فرایندی است که طی آن هر فردی راهکارهای ارائه‌شده از جانب یک

-
1. Casteles
 2. Abbott
 3. Wallace
 4. Garrett

اجتماع معلوم یا گروه‌های اجتماعی را یاد می‌گیرد تا بتواند در آن جامعه کارکرد داشته باشد (الکین^۱ و هندل^۲، ۱۹۷۲: ۴).

هدف فمینیست‌ها نیز اثبات این مسئله بوده است که تفاوت‌های بین دو جنس ذاتی نیست. فمینیست‌های لیبرال تفاوت بین دو جنس را نتیجه نحوه جامعه‌پذیری و شرطی‌سازی نقش‌های جنسیتی^۳ می‌دانند و معتقدند که با پسرها و دخترها تقریباً از لحظه تولد با شیوه‌های متفاوتی رفتار می‌شود که احتمالاً زنان را از پرورش تمامی استعدادهایشان به عنوان انسان بازمی‌دارد (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۸۸). این نوع تفاوت در جامعه‌پذیری دختران و پسران تقریباً در تمامی جوامع و فرهنگ‌ها به صورت‌های گوناگون وجود دارد (کای^۴، ۲۰۰۱-۲۰۰۲: ۱۷-۱۸؛ ویتاکر^۵، ۱۹۹۹: ۳۳).

اما با توجه به تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی موجود، در این نگرش‌ها و تعریف‌ها برای هویت زنان بازبینی صورت گرفته است. به طوری که هر نسلی، در مقایسه با نسل پیشین، به تساوی حقوق جنس‌ها بیشتر متعهد می‌شود و درصدد ایجاد محیط و فرصت‌های برابر برای بروز تمامی استعدادهای انسانی زنان و مردان در حوزه‌های متفاوت اجتماعی برمی‌آید.

نسل‌های جدید بخش مهمی از فرایند جامعه‌پذیری را بیرون از الگوهای سنتی خانواده پدرسالار تجربه می‌کنند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۸۶)؛ در نتیجه، این فرایند دستخوش تحولاتی شده است که بررسی آن از ضروریات علوم اجتماعی در عصر حاضر است. در نتیجه گسترش توسعه انسانی و اجتماعی، در نگرش‌های سنتی به زنان و دختران بازبینی اساسی صورت گرفته است. از طرف دیگر نیز هدف‌های توسعه در بستری که نابرابری‌های عمیق، از جمله نابرابری‌های جنسیتی، همچنان در آن قدرت‌نمایی می‌کند

1. Elkin

2. Handel

3. sex role conditioning

4. Chae

5. Whitaker

تحقق نمی‌یابد (یونیسف، ۱۳۷۱: ۱۰؛ یونیسف، ۱۳۷۲: ۲؛ جاکوب^۱، ۱۹۹۲: ۸۷). بنابراین، گرچه توجه به مسائل و مشکلات همه زنان و رفع تبعیض از آنها در توسعه انسانی بسیار مهم است، این نیاز در خصوص زنان روستایی که در معرض تبعیض‌های بیشتری قرار دارند اهمیت بیشتری می‌یابد.

طبق گزارش بانک جهانی (۱۹۹۰)، زنان فقیر روستایی از محروم‌ترین قشرهای جهان محسوب می‌شوند. این زنان در مقایسه با مردان بیمارتر و کم‌سوادترند و از فرصت‌هایی که مردان برای بهبود شرایط خویش در اختیار دارند محروم مانده‌اند (یونیسف، ۱۳۷۱: ۱۳).

بنابراین، توجه مجامع بین‌المللی و پژوهشگران علوم انسانی در چند دهه اخیر به زنان و مسائل آنان معطوف شده است، تا آنجا که سازمان ملل متحد، در محاسبه شاخص‌های توسعه انسانی هر کشور، تبعیض‌های جنسیتی برضد زنان را نیز لحاظ کرده است (گریفین^۲ و مک‌کنلی^۳، ۱۳۷۸: ۱۹۹).

اما به نظر می‌رسد که بررسی تبعیض‌های جنسیتی مستلزم نگاه متفاوتی است، نگاهی که عمق مسئله را نه در پیامدهای نابرابری جنسیتی بلکه در بستر خود این پدیده و عوامل تقویت‌کننده آن بنگرد. در این زمینه، جامعه‌پذیری جنسیتی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. چراکه نه تنها این نابرابری را همچنان به نسل‌های بعدی منتقل می‌کند بلکه پایگاه استواری برای خود در اذهان به وجود می‌آورد، به نحوی که خود زنان حامی و مبلغ آن باشند. حال اگر لרزشی در بنیان‌های این پایگاه رخ دهد، پیامدهای آن چهره نابرابری جنسیتی را دگرگون می‌کند و این تحول در قرن حاضر در آستانه وقوع است.

از این رو، هدف این پژوهش شناخت الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی و تحول

1. Jakob
2. Gerifin
3. Mckenlly

- رخ داده در آن است. با توجه به این هدف، پژوهش با سه پرسش اصلی آغاز می‌شود:
۱. تغییرات پدیدآمده در الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی به چه نحو و در چه زمینه‌هایی بوده است؟
 ۲. چه عواملی باعث تحول الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی شده است؟
 ۳. بین انتظارات نقشی جامعه از دختران و آنچه آنها از خود انتظار دارند چه تشابهات یا تفاوت‌هایی وجود دارد؟

چارچوب مفهومی

بین «جنس» و «جنسیت» تفاوت معنی‌داری وجود دارد که منشأ آن را باید در فرهنگ جست‌وجو کرد. جنس به تفاوت‌های بیولوژیکی زن و مرد اشاره دارد و جنسیت ویژگی‌های شخصی و روانی است که جامعه آنها را تعیین می‌کند.

مفهوم جنسیت از معنی نر یا ماده بودن به دست می‌آید که جامعه پر زنان و مردان اطلاق می‌کند. این صفات در فرهنگ و سنت تعریف می‌شوند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که جوامع گوناگون نقش‌ها و خصوصیات زنان و مردان را متفاوت و گاهی کاملاً مغایر با یکدیگر تعریف می‌کنند (تورس^۱ و روزاریو^۲، ۱۳۷۵: ۱۶).

مفهوم جنسیت نه تنها به زن از جنبه تفاوت‌های زیست‌شناختی با مرد، بلکه به زن در رابطه با مرد و نوع روابط این دو از نظر اجتماعی و ساختاری می‌نگرد (شادی‌طلب، ۱۳۸۱: ۹۸).

جامعه‌پذیری فرایندی است که طی آن عناصر اجتماعی و فرهنگی درونی می‌شوند. مطالعات بسیاری نشان می‌دهد که تقریباً در اکثر جوامع امروزی، با تکیه بر ارجح دانستن جنس مذکر، جامعه‌پذیری براساس جنس افراد شکل می‌گیرد (بی‌تس^۳ و

1. Torres
2. Rosario
3. Bates

پلاگ^۱، ۱۳۷۵: ۷۸، ۴۰۸؛ ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۸۸؛ الکین و هندل، ۱۹۷۲: ۱۲؛ کای، ۲۰۰۱-۲۰۰۲: ۱۹-۱۶).

جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، که خود نوعی از جامعه‌پذیری است، بدین معناست که چگونه دختران و پسران امتیازها و رفتارهای مناسب از نظر جنسیتی را که بر نگرش جنسیتی آنها اثر می‌گذارند فرا می‌گیرند (ویتاگر، ۱۹۹۹: ۳۳). جامعه‌پذیری جنسیتی از خانواده شروع می‌شود و با عوامل دیگری چون نظام آموزشی، رسانه‌ها و گروه همسالان بسط می‌یابد.

نحوه برخورد والدین با فرزندان باعث می‌شود ویژگی‌هایی همچون پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکای به نفس و استقلال بیشتر از پسرها مورد انتظار باشد. همچنین بیشتر به آنها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض، از دختر انتظار می‌رود که سازش کند، صلح‌جو باشد، اختلافات را نه با جنگ و جدال بلکه با صحبت حل و فصل کند، مهربان و مراقبت‌کننده باشد (راس^۲، ۱۳۷۳: ۲۷۵). مردها با هدف توسعه مهارت‌ها و استعدادهای اقتصادی و رقابتی‌شان در محل کار تربیت می‌شوند، آنها می‌آموزند که در مقابل سلطه‌جویی دیگران مقاومت کنند (کای، ۲۰۰۱-۲۰۰۲: ۱۸).

با وجود تمام دگرگونی‌های گسترده نهادی و فرهنگی در عصر جدید، خانواده هنوز از قدرت بالایی در اجتماعی کردن کودکان برخوردار است. این قدرت در سطوح مختلف جامعه‌پذیری جنسیتی نمود بیشتری می‌یابد. چراکه خانواده با محدود کردن نقش‌های جنسیتی دختران نه تنها باعث پذیرش جنس دوم بودن دختران می‌شود بلکه با محدود کردن خلاقیت‌ها، عرصه‌ها و ابعاد زندگی، عملاً شکل‌گیری شخصیت دختران را مطابق با الگوهای مورد نظر طراحی می‌کند.

1. Plog
2. Ross

آموزش در مدارس فرایندی رسمی است، برنامه‌دس‌هایی که دختران و پسران باید فرا گیرند مشخص است. اما از جنبه‌های ظریف‌تر، نظام آموزشی، در حکم عامل جامعه‌پذیری افراد، برنامه‌های آموزشی پنهانی را در خود نهفته دارد که مطابق با آنها کودکان را تربیت می‌کند. در مبحث جامعه‌پذیری جنسیتی، نظام آموزشی از ابعاد متفاوتی قابل توجه است. قبل از هر چیز یادآوری این نکته ضروری است که در سطح جوامع، مدارس آموزش رسمی دختران بسیار دیرتر از مدارس پسران فعالیت خود را آغاز کردند و این تأخیر نیز با نگرش‌های جنسیتی به دختران در حکم زنان خانه‌دار آینده و به کیفیت درس‌های آنها همراه بود (گرت، ۱۳۸۰: ۷۸-۹۲).

در اصل می‌توان گفت که ادامه روند جامعه‌پذیری جنسیتی در مدارس یکی از همان کارکردهای پنهان نظام‌های آموزشی است که به کمک باورهای کلیشه‌ای معلمان، مربیان، برنامه‌ریزان و مدیران خرد و کلان نظام آموزشی و همچنین در لایه‌های آشکار و پنهان متون درسی، جامعه‌پذیری جنسیتی را تقویت می‌کند و نابرابری جنسیتی را در سطوح گوناگون اجتماعی تداوم می‌بخشد.

یکی دیگر از عوامل جامعه‌پذیری، گروه همسالان است؛ یعنی گروه‌های دوست که تقریباً هم‌سن هستند. مید^۱ و پیاژه^۲ هریک به‌حق به اهمیت روابط همسالان تأکید می‌ورزند (گیدنز^۳، ۱۳۷۶: ۸۶). گروه همسالان نیز در جامعه سنتی از سن معینی به بعد به لحاظ جنس تفکیک می‌شوند.* این مسئله از دو بعد قابل توجه است. نخست آنکه بر اثر این جدایی، گروه‌های همسال مطابق با جنس خود نقش‌ها و بازی‌های خاصی را دنبال می‌کنند که خود در نحوه جامعه‌پذیری جنسیتی نقش مهمی دارند. دیگر آنکه اعضای گروه همسال در فضای آزادتری با هم‌جنس‌های خود مجال گفت‌وگو، بحث و

1. Mead
2. Piaget
3. Giddens

* معمولاً در کشور ما، به ویژه در روستاها، این سن کمتر از ۹ سالگی است.

نقد مسائل را پیدا می‌کنند. این ویژگی برای دخترانی که در چند سال اخیر، با توجه به تغییرات رخ داده در خانواده، مسئولیت کمتری برای نگهداری خواهران و برادران کوچک‌تر خود یا انجام وظایف دیگر خانه دارند بیشتر قابل توجه است.

رسانه‌های همگانی، در انتقال انتظارات اجتماعی وابسته به نقش‌های گوناگون، تأثیر گسترده‌ای دارند. روزنامه، کتاب، مجله، تلویزیون، رادیو و... هر کدام به نحوی در انتقال پیام‌ها، ایدئولوژی‌ها یا واقعیت‌های اجتماعی نقشی بر عهده دارند. رسانه‌های همگانی، با نفوذ ویژه خود در بین مخاطبان که گاه در آنان به صورت کاملاً ناخودآگاه است، تأثیرات خود را بر جامعه‌پذیری افراد نهادینه می‌کنند. تصویر کلیشه‌شده زن در برنامه‌های تلویزیونی تقریباً در همه جوامع دیده می‌شود.

عوامل دیگری نیز در جامعه‌پذیری افراد مؤثرند، از جمله محیط‌های کاری، انجمن‌ها یا گروه‌های خاص مذهبی (الکین و هندل، ۱۹۷۲: ۱۶۱) و همچنین ارتباطات افراد با یکدیگر که هر کدام تأثیرات خود را با درجات متفاوتی بر فرایند جامعه‌پذیری می‌گذارند.

در این پژوهش سعی شده است با تکیه بر نظریه مید، فمینیست‌های لیبرال و نیز نظریه کاستلز، الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی و تغییرات رخ داده در آن بررسی شود.

مید به شکل‌گیری شخصیت افراد در فرایند جامعه‌پذیری می‌پردازد و فمینیست‌های لیبرال نشان می‌دهند که چگونه فرایند جامعه‌پذیری به پذیرش نقش‌های جنسیتی کلیشه‌شده منتهی می‌شود. نظریه کاستلز نیز به تغییرات فرایند جامعه‌پذیری در عصری اشاره دارد که دگرگونی و بازاندیشی از ویژگی‌های آن است.

نظریه مید در زمینه جامعه‌پذیری با قرائتی فمینیستی-لیبرالی برای این پژوهش قابل استفاده است. چراکه در غیر این صورت، نقدهای معمول بر نظریه وی در این زمینه نیز صادق است.

از نظر مید، جامعه‌پذیری با آموختن معانی و نمادها در مراحل متفاوت صورت

می‌گیرد که دستاورد آن ادراک منسجم‌تری از «خود» است. او مراحل جامعه‌پذیری را دارای اهمیت خاصی می‌داند. در مرحله «نمایشی»، کودک نقش آدم‌هایی را که برایش مهم هستند مانند پدر، مادر، برادر یا خواهر یاد می‌گیرد. این مرحله مهم در چرخه زندگی، ادراک متنوعی از زندگی اجتماعی به کودک می‌بخشد، اما او ادراک منسجم و یکپارچه‌ای از خود ندارد تا آنکه وارد مرحله «بازی» می‌شود. کودکان در این مرحله توانایی به دست آوردن نظر تعمیم‌یافته‌تری درباره موقعیت و «خود» خویش را پیدا می‌کنند. به تعبیر مید، آنها در این مرحله پذیرش نقش «دیگری تعمیم‌یافته» را یاد می‌گیرند (ریتزر^۱، ۱۳۷۷: ۲۷۱).

مید معتقد است «خود» در فراگرد تجربه و فعالیت اجتماعی رشد می‌یابد و شکل می‌گیرد. شکل‌گیری «خود» ناشی از رابطه فرد با این فراگرد اجتماعی و نیز با افراد دیگر در درون این فراگرد اجتماعی است (مید، ۱۹۳۴: ۱۳۵).

«خود» در نظریه مید از دو عنصر بنیادی تشکیل شده است: من فاعلی (I) و من مفعولی (Me). من فاعلی پاسخ ارگانیسم به نگرش‌های دیگران است و من مفعولی مجموعه سازمان‌یافته نگرش دیگران به «خود» است. به عبارت دیگر، نگرش‌های دیگران من مفعولی را می‌سازد و واکنش و عکس‌العمل فرد نسبت به نگرش‌های دیگران من فاعلی او را شکل می‌دهد (مید، ۱۹۳۴: ۱۷۵). من فاعلی دربرگیرنده مفهوم آزادی و خلاقیت است (مید، ۱۹۳۴: ۱۷۷).

«خود» از فراگردهای اجتماعی ناشی می‌شود. این فراگردها در جوامعی که نابرابری جنسیتی شاخص مهم آنها قلمداد می‌شود و پیامد آن حاشیه‌ای بودن و فرودست انگاشته شدن زنان است، به «خود» و من زنان لطمه‌های عمیق وارد می‌سازد. جامعه‌شناسی فمینیستی نشان می‌دهد که زنان به گونه‌ای جامعه‌پذیر می‌شوند که خودشان را از چشم مردها ببینند. تجربه زنان در مورد یادگیری ایفای نقش تحت تأثیر

1. Ritzer

این واقعیت شکل می‌گیرد که آنها برخلاف مردان باید ایفای نقش دیگری اصیل را یاد بگیرند، نه دیگری اجتماعی که کم و بیش مانند خودشان باشد. «دیگری» برای زنان یک مرد و یک هویت بیگانه است. اما «دیگری» برای مردان در درجه اول مردان دیگری است که تا اندازه‌ای مانند خودشان هستند، همان کسانی که فرهنگ برای جنس آنها اهمیت والایی قائل است (ریتزر، ۱۳۷۷: ۵۰۹).

فمینیست‌های لیبرال نشان می‌دهند که تفاوت بین زنان و مردان ناشی از تفاوت در نوع تربیت دختر و پسر و همچنین ناشی از تفاوت انتظارات جامعه از آنان و وجود الگوهای رفتاری و قوانین تبعیض‌آمیز است (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۸۸).

تبیین فمینیستی-لیبرالی از نابرابری جنسیتی متکی بر سه عامل است: ۱. وجود تقسیم کار جنسیتی، ۲. وجود دو عرصه عمومی و خصوصی، که مردان بیشتر در عرصه نخست و زنان در عرصه دوم جای دارند و ۳. اجتماعی کردن منظم کودکان به گونه‌ای که بتوانند در بزرگسالی نقش‌هایی متناسب با جنسشان ایفا کنند (ریتزر، ۱۳۷۷: ۴۷۴).

فمینیست‌های لیبرال برای از میان برداشتن نابرابری جنسیتی پیشنهاداتی دارند: بسیج امکانات موجود سیاسی و قانونی که در حال حاضر برای تغییر وضعیت در دسترس است، تأمین فرصت‌های برابر اقتصادی، و ایجاد دگرگونی در خانواده، مدرسه و پیام‌های رسانه‌های همگانی تا مردم دیگر در نقش‌های جنسیتی شدید و درسته، جامعه‌پذیر نشوند (ریتزر، ۱۳۷۷: ۴۷۷).

برای درک نظریه کاستلز در زمینه تحول جامعه‌پذیری جنسیتی در عصر مدرن، باید به این نظریه‌مید توجه کرد که در جامعه مدرن، فردیت انسان‌ها، بیش از آنکه حاصل سازگاری بی‌چون و چرای آنها باشد، ناشی از فاصله گرفتن آنها از الگوهای جامعه و تعدیل این الگوها و ارزش‌های اجتماعی است (مید، ۱۹۳۴: ۲۲۱). بنابراین، در این جامعه، من فاعلی قدرت بیشتری برای مانور می‌یابد. من مفعولی اساساً عضوی از یک گروه اجتماعی است و بیانگر ارزش‌های آن گروه است که ریشه در ارزش‌های

جامعه دارند. اما ارزش‌هایی که با من فاعلی همراه است کاملاً متضاد با ارزش‌های من مفعولی است. این ارزش‌ها که گاه در نگرش هنرمندان، نوآوران، مخترعان و دانشمندان یافت می‌شود به طور کلی برخاسته از کنش من فاعلی است که غیر قابل محاسبه و پیش‌بینی است و باعث تجدید ساختار می‌شود (مید، ۱۹۳۴: ۲۱۴).

بازاندیشی در هویت جنسی، که با تغییر نقش‌های جنسیتی همراه است، به فروپاشی نظامی می‌انجامد که در آن، زن در موقعیت فرودست به ایفای نقش‌های محدود مطابق با تعریف جنسیتی جامعه از زن محکوم بود. نظر کاستلز در این باره این است که ابعاد دگرگون شدن آگاهی زنان و ارزش‌های اجتماعی در اکثر جوامع، آن هم در کمتر از سه دهه، شگفت‌انگیز است و پیامدهای بنیادی برای کل تجربه بشری، از قدرت سیاسی گرفته تا ساختار شخصیت، به همراه داشته است.

به عقیده وی، فرایندی که این دگرگونی را خلاصه و متمرکز می‌سازد گسستن خانواده پدرسالار است. اگر خانواده پدرسالار متزلزل شود، کل نظام پدرسالاری و کل زندگی ما، به تدریج اما به یقین، دگرگون خواهد شد. این چشم‌اندازی هولناک است نه فقط برای مردان بلکه برای آحاد جامعه. به همین دلیل است که مبارزه با ترلزل پدرسالاری یکی از نیرومندترین عوامل محرک نهضت‌های بنیادگرایی است که در پی حفظ و احیای نظام پدرسالاری هستند. با این حال، شاخص‌های فعلی نشان از تحول محسوس در الگوهای سنتی خانواده پدرسالار دارد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۷). در نهایت، دگرگون شدن شخصیت نتیجه دگرگون شدن ساختار خانواده و هنجارهای جنسیتی است. زیرا می‌توان گفت که خانواده مکانیسم پایه‌ای جامعه‌پذیری را به وجود می‌آورد و جنسیت نیز تا حدی با شخصیت ارتباط دارد. بدین گونه است که تعامل میان تغییر ساختاری و نهضت‌های اجتماعی، یعنی تعامل میان جامعه شبکه‌ای و قدرت، هویت ما را دگرگون می‌سازد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۹).

از سوی دیگر، زنان در سراسر جهان، از رهگذر کنش جمعی خود، مبارزه با

ستمی را که به آنها می‌رود به زندگی روزانه‌شان مربوط می‌کنند. آنها دگرگونی شرایط خود را در خانواده با مداخله در حوزه عمومی مرتبط می‌دانند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴۳). کاستلز هدف بنیادی نهضت فمینیسم (در همهٔ سنخ‌ها) را چنین تعریف می‌کند:

«ساختار شکنی و بازسازی هویت زنان با جنسیت‌زدایی از نهادهای جامعه.» حقوق زنان بر بنیاد این عقیده مورد مطالبه قرار می‌گرفت که زنان، در مقام سوژه، مستقل از مردان و همچنین مستقل از نقش‌هایی هستند که در پدرسالاری به آنها نسبت داده می‌شد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۸۶).

روش

در این بررسی، با تکیه بر روش‌های کیفی، از دو تکنیک مشاهده مشارکتی و مصاحبه گروهی با اهالی روستا استفاده شده است. هدف از کاربرد چنین روشی شناخت تغییرات رخ داده در جامعه‌پذیری جنسیتی افراد روستا و نیز جمع‌آوری اطلاعات در ساختاری انعطاف‌پذیر است (مارشال^۱ و راس‌من^۲، ۱۳۸۱: ۳۸؛ سیلورمن^۳، ۱۳۸۱: ۳۷؛ دنزین^۴ و لینکلن^۵، ۱۳۸۰: ۲۰۲، ۲۰۷).

نمونه‌گیری در روش‌های کیفی، برخلاف روش‌های کمی، با هدف تعمیم‌پذیری آماری انجام نمی‌پذیرد و هدف از آن روشن کردن جزئیات و نوع روابط بین مفاهیم و مقولات محوری پژوهش است که از بررسی داده‌های اولیه آشکار شده است (ذکایی، ۱۳۸۱: ۶۶). مصاحبه‌شوندگان مطابق با هدف پژوهش به صورت نظری انتخاب شدند.

این افراد در دو گروه جنسی و سه گروه سنی (زیر ۲۵ سال، بین ۲۵ و ۵۰ سال و ۵۰ سال به بالا) تقسیم‌بندی شدند. مکان‌های مورد نظر، مکان‌های آشنا مانند حسینیه

1. Marshall
2. Rosman
3. Silverman
4. Denzin
5. Lincoln

روستا، قهوه‌خانه و باتوق‌های معمول روستاییان بود.

از هر کدام از گروه‌های مورد نظر، با تعداد متغیر بین ۳ تا ۱۲ نفر مصاحبه شد. البته برای دستیابی به گفت‌وگویی بین‌نسلی، در دو مصاحبه، گفت‌وگویی بدون تفکیک سنی افراد صورت پذیرفت.

محورهای مورد نظر برای مصاحبه عبارت بودند از:

۱. نقش‌های جنسیتی کلیشه‌شده در حوزه تقسیم کار. این محور زیرمجموعه‌هایی

را دربرمی‌گرفت که عبارت بودند از:

- زنان چه کارهایی در زندگی روزمره انجام می‌دهند؟ چرا مردان این کارها را انجام نمی‌دهند؟ آیا آنها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به کارهایی پردازند که زنان در طول روز انجام می‌دهند؟ زنان چقدر فکر می‌کنند که مردان نمی‌توانند این کارها را انجام دهند؟ در مقابل، مردان چه کارهایی در زندگی روزمره انجام می‌دهند؟

- دختربچه‌ها و پسربچه‌ها از چه سنی همکاری با والدین خود را آغاز می‌کنند و

بیشتر با مادرها همگام هستند یا با پدرها؟

- چه کارهایی را زنان بدون اجازه مردان انجام نمی‌دهند و چه کارهایی را مردان

بدون اجازه زنان انجام نمی‌دهند؟

- اوقات فراغت افراد چگونه می‌گذرد؟

۲. کلیشه‌های جنسیتی در زمینه حضور در فضای عمومی روستا؛ با هدف پی بردن

به این مسئله که آیا حضور زنان در فضای عمومی روستا همچون مردان پذیرفته شده

است یا نه. زیرمجموعه‌های این محور عبارت بودند از:

- چقدر رفت و آمد زنان و مردان در روستا مجاز است؟

- در چه ساعت‌هایی زنان راحت‌تر عبور و مرور می‌کنند؟

- چه اندازه از فضای عمومی روستا به زنان اختصاص یافته است؟

- چه کلیشه‌ها یا بحث‌هایی در مورد حضور زنان در فعالیت‌های خارج از خانه و

در باغ‌ها وجود دارد؟

۳. کلیشه‌های جنسیتی مربوط به شخصیت؛ با هدف یافتن ویژگی‌هایی که در بین اهالی، منسوب به زن یا مرد قلمداد می‌شد و علت‌یابی آن ویژگی‌ها. این کلیشه‌ها عبارت بودند از:

- سربه‌زیری، اطاعت، کوتاه آمدن و صلح‌جو بودن

- مهربان و عاطفی بودن

- صاحب اختیار بودن

- میزان هوش

- عاقل بودن

- وابستگی یا اتکا به نفس داشتن (مستقل بودن)

۴. کلیشه‌های جنسیتی در مورد نیازهای اولیه اهالی روستا؛ با هدف درک میزان آگاهی زنان از آنها و نوع نگرش مردان به این نیازها برای هر دو جنس در جامعه. این مبحث با نیازسنجی برای هر دو جنس در زمینه‌های زیر همراه بود:

- آموزش

- آب سالم و محیط سالم روستایی

- سلامت بدنی

- جاده و امکانات روستایی

۵. کلیشه‌های جنسیتی در حوزه مدیریت و برنامه‌ریزی خانواده؛ با هدف دریافتن نحوه برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری در خانواده. زیرمجموعه‌های این محور عبارت بودند از:

- در تصمیم‌گیری خانواده، حرف آخر را چه کسی می‌زند؟

- برنامه‌ریزی و مدیریت خانواده را چه کسی انجام می‌دهد؟

۶. کلیشه‌های جنسیتی در زمینه صرف منابع مالی. این مبحث دربرگیرنده

زیرمجموعه‌های زیر بود:

- مدیریت پولی مردان بهتر است یا زنان؟
 - چه کلیشه‌هایی در زمینه منابع مالی وجود دارد؟
 - مصرف شخصی زنان از پول خانوار بیشتر است یا مردان؟
 - دختران پول را بهتر خرج می‌کنند یا پسران؟
۷. کلیشه‌های جنسیتی در زمینه انتخاب همسر و مسائل مربوط به روابط همسران. این مبحث شامل موارد زیر بود:
- دختران و پسران روستا چقدر در انتخاب همسر آزادی دارند؟
 - میزان درک همسر از فرد مقابل چقدر است؟ (مردان بیشتر زنان را درک می‌کنند یا زنان بیشتر مردان را؟)
 - پیشگیری از حاملگی برعهده زن است یا مرد؟
۸. کلیشه‌های جنسیتی در مورد روابط و مسائل جنسی برای زن و مرد. زیرمجموعه‌های این مبحث عبارت بودند از:
- برخورد با تمایلات جنسی در هر دو جنس به چه نحو است؟ (سرکوب‌شده یا آزاد؟) چرا دخترها مدام تحت‌نظرند، اما اشتباه پسرها نادیده گرفته می‌شود و چرا عموماً برای مرد هیچ چیز عیب نیست؟
 - اختیار روابط جنسی با زن است یا مرد؟
 - رضایت جنسی هر دو جنس تا چه حد مد نظر است؟
۹. این محور آخرین بحث در گفت‌وگوهای گروهی و هدف آن پی بردن به نوع برداشت از «خود» یا به عبارتی «خود زنانه» در بین زنان روستایی بود. این محور دربرگیرنده زیرمجموعه‌های زیر بود:
- فکر می‌کنید بدون مردها می‌توانید خانه را اداره کنید؟
 - فکر می‌کنید بدون مردها می‌توانید مزرعه و باغ را اداره کنید؟

- فکر می‌کنید حضور زنان در شورای روستا در بهبود شرایط روستا مؤثر است؟
- این محور همچنین با سه پرسش غیرمستقیم این جایگاه را ارزیابی کرد:
- درخت را تصور کنید. جایگاه شما در مقام زن خانواده کدام قسمت از درخت را شامل می‌شود؟
- بدن انسان را تصور کنید. جایگاه شما در مقام زن خانواده کدام قسمت از بدن را شامل می‌شود؟
- اگر در روستای شما کارخانه تولید محصولات کشاورزی تأسیس شود، از میان سمت‌های مدیر، معاون، منشی و کارگر، کدام سمت را برای خود در نظر می‌گیرید؟
- این محور ویژه زنان در نظر گرفته شد، اما در یکی از مصاحبه‌های گروهی مردان که افرادی از هر سه گروه سنی حضور داشتند، برای شناخت میزان آگاهی مردان نسبت به زنان و توانایی‌های آنها در مقایسه با خودشان، به بحث گذارده شد که برای هدف پژوهش بسیار مطلوب ارزیابی شد.

یافته‌ها

روستای مراء مرکز دهستان تارود در بخش مرکزی شهرستان دماوند است. مسافت این روستا تا شهر دماوند ۱۰ کیلومتر، تا شهر تهران ۴۵ کیلومتر و تا شهر گیلانند ۴ کیلومتر است. جمعیت این روستا در سال ۱۳۸۲، ۵۵۴ نفر است: ۲۸۶ مرد و ۲۶۸ زن. جمعیت روستا متشکل از ۱۴۹ خانوار است. حدود ۳۴۲ نفر از اهالی باسواد هستند. زنان و مردان بسیاری در روستا تحصیلات دانشگاهی دارند، اما خیل کثیری از زنان تحصیل کرده روستا مهاجرت کرده‌اند. یافته‌های پژوهش در گروه‌های زیر طبقه‌بندی شد:

۱. نقش‌های جنسیتی کلیشه‌شده در حوزه تقسیم کار

اهالی روستا، اعم از زن و مرد، بین فعالیت خانه‌داری و فعالیت‌های خارج از خانه برحسب جنس افراد تفاوت قائل بودند. زنان معتقد بودند که پرورش و تربیت متفاوت

زنان و مردان، غرور مردانه و تصور غلط مردان نسبت به کار منزل و مردسالاری حاکم بر جامعه عوامل مؤثر در تقسیم کار موجود در روستاست. در حالی که مردان روستایی، در عین بدیهی شمردن این نقش‌ها، سنت‌ها و عادات را علت آن برمی‌شمردند. اهالی با پذیرش اینکه مردها تمام کارهای منسوب به زنان را می‌توانند انجام دهند، معتقد بودند که مردها - به دلایل فوق - از انجام آنها سر باز می‌زنند.

تحول فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی در زمینه حضور زنان در عرصه‌های عمومی با هدف کسب موقعیت‌های بالاتر اجتماعی با گسترش تحصیلات، به ویژه در سطح آموزش عالی، در میان زنان تشدید شده، اما تغییرات چندانی متناسب با آن در زمینه حضور و مشارکت مردان در عرصه‌های خصوصی و تقسیم کار جنسیتی دیده نشد. می‌توان گفت که کسب اجازه زنان از مردان برای فعالیت در حوزه عمومی و صادق نبودن آن برای مردان نوعی قدرت تلقی می‌شد که امروزه در بین نسل جوان رنگ باخته است و در واقعیت، برخلاف ادعای مردان، دیده نشد.

زنان بیش از مردان به مشورت و رابطه دوطرفه در فعالیت‌ها اعتقاد داشتند. اوقات فراغت زنان روستایی بیشتر به مطالعه، دیدن تلویزیون و ویدئو و نیز گپ زدن با گروه‌های همسال می‌گذشت. در حالی که مردان به گردش و تفریحات دوستانه می‌پرداختند. این امر خود می‌تواند علت تغییر نوع نگرش زنان نسبت به مردان روستا در زمینه باورهای سنتی جامعه باشد.

۲. کلیشه‌های جنسیتی مربوط به شکل‌گیری شخصیت

شکل‌گیری شخصیت افراد در دو بعد بررسی شد: ویژگی‌های شخصیتی و برداشت از «خود». ویژگی‌هایی چون سربه‌زیر بودن، اطاعت و تسلیم، کوتاه آمدن، صلح‌جو بودن، مهربان بودن و وابستگی داشتن ویژگی‌های زنانه عنوان شد. این ویژگی‌ها در بین زنان روستایی، به ویژه جوانان، بار مثبتی نداشت چراکه زنان از نابرابری این ویژگی‌ها در

بین دو جنس آگاه بودند و نسبت به آن نگرش منفی داشتند. مصاحبه‌شوندگان علت زنانه تلقی شدن این ویژگی‌ها را چنین برمی‌شمردند: تعلیم و تربیت، محیط کوچک و محدودیت زنان، حجاب که ویژگی زنان است، موقعیت پایین زنان نسبت به مردان، اجبار زنان از جانب مردان، آبروی خانواده و مسئله طلاق که پیامدهای آن برای زنان بسیار بیشتر از مردان است.

اما اهالی صاحب اختیار بودن را یک ویژگی مردانه تلقی می‌کردند و علت آن را چنین برمی‌شمردند: فرهنگ، سنت و اجبار قانونی، حضور مرد در عرصه‌های اجتماعی، سرپرست خانواده بودن مرد و حمایت‌های دینی. اما بسیاری از اهالی صاحب اختیار بودن مرد را سنت کهنه‌ای می‌دانستند که امروزه بسیار تغییر کرده است و البته برخی نیز معتقد بودند که در خانواده‌های امروزی زن‌سالاری وجود دارد.

در مورد ویژگی عقلانیت و هوش، زنان با انتقاد از نظر جامعه، ویژگی عقلانیت را به جنسیت مربوط نمی‌دانستند. اما مردان روستایی بدون استثنا عقل را (در حکم تدبیر اجتماعی) ویژگی مردانه و هوش را (در معنای استعدادی که تنها در درس خواندن نمود می‌یابد) ویژگی کاملاً زنانه می‌دانستند.

اکثریت قریب به اتفاق زنان کلیشه‌های جنسیتی حاکم بر جامعه را قبول نداشتند، در حالی که مردان این کلیشه‌های جنسیتی را گاهی بدیهی می‌دانستند، گاهی آنها را با تعصب جنسیتی تأیید می‌کردند و گاهی نیز آنها را همانند زنان نقد می‌کردند.

زنان روستایی، به ویژه زنان جوان، از آگاهی بالایی نسبت به نحوه جامعه‌پذیری، مسائل ناشی از آن و نحوه درونی‌سازی برتری جنس مذکر برخوردار بودند. به عبارت دیگر، آنان به روشنی از تعلیم و تربیتی انتقاد می‌کردند که به ترجیح جنسی منتهی می‌شود. شدت این انتقاد در بین گروه اول (زیر ۲۵ سال) بیشتر از گروه دوم (بین ۲۵ و ۵۰ سال) بود.

این آگاهی، همراه با پذیرش این نکته در بین مردان که زنان دیگر وضعیت گذشته

را نمی‌پذیرند، نویدبخش تغییر و تحولی بنیادی در جامعه‌پذیری جنسیتی در سال‌های آینده است. اگرچه پذیرش تغییرات و نواندیشی در این زمینه در بین مردان روستایی نسبت به زنان با تأخر همراه است.

۳. کلیشه‌های جنسیتی مربوط به نیازهای اولیه و اساسی

در مورد نیازهای اولیه، بین نظرهای زنان پراکندگی بسیاری وجود داشت. این پراکندگی در نظرهای مردان بسیار کمتر دیده شد. غیر از آموزش که در مورد آن بین مردها اختلاف نظر بود، آنان تقریباً در تمام زمینه‌ها معتقد بودند که بین زن و مرد تفاوتی نیست؛ اما زن‌ها گاهی به نفع مردان و گاهی به نفع زنان در مورد نیازهای اولیه به گفت‌وگو می‌پرداختند. تقریباً اکثر زنان مسن مردان را در اولویت قرار می‌دادند چراکه مرد نان‌آور خانواده و سرپرست آن است. در حالی که زنان جوان اولویت این نیازها را برای زنان و دختران بیشتر می‌دانستند. تفاوت نظر زنان جوان با سالخورده‌گان جامعه ناشی از این بود که در ذهنیت زنان جوان، بحث طلاق یا اداره زندگی به دست زن بیشتر جا باز کرده است.

۴. کلیشه‌های جنسیتی مربوط به خانواده

کلیشه‌های جنسیتی مربوط به خانواده در دو بعد تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در خانواده و نیز مدیریت منابع مالی در خانواده بررسی شده است. در بین افراد مسن روستا، برای مرد ارزش بی‌حدی تا جایگاه «خدای خانه» در نظر گرفته شده است که در نتیجه آن، مدیریت و برنامه‌ریزی را خاص مردان روستا می‌دانستند. اما گروه دوم (بین ۲۵ و ۵۰ سال) اتفاق نظر داشتند که اکنون وضعیت فرق کرده و چنین تصویری متعلق به گذشته بوده و ردپای آن تا به امروز باقی است. اما نگاه جوانان به ویژه دختران به بحث از دو زاویه بود: ۱. آنچه جامعه می‌پسندد و مطابق با اصول ساختارهای مردسالار است، ۲. آنچه خود می‌پسندند و چندان با ساختارهای

موجود همخوانی ندارد.

در جامعه روستایی، در زمینه تصمیم‌گیری و مدیریت خانواده، اهمیت و اولویت مردان به مرور در نسل‌های جدید کم‌رنگ‌تر می‌شود. این مسئله با رشد فکری کنونی زنان و سلامت اخلاقی آنها در مدیریت منابع مالی* بیشتر خودنمایی می‌کند. اگرچه مردان هنوز در بسیاری از زمینه‌ها درصدد به دست آوردن قدرت گذشته خویش هستند، غالب آنها واقعیت‌های موجود و تغییرات رخ داده را می‌پذیرند.

۵. کلیشه‌های جنسیتی در زمینه روابط فردی

کلیشه‌های جنسیتی در روابط فردی در دو بعد انتخاب همسر و روابط همسران، و نیز روابط و مسائل جنسی بررسی شده است. زنان روستا معتقد بودند که نوع جامعه‌پذیری، آسیب‌پذیری جسمی دختران (دوشیزگی)، حقوق قانونی مردان و تصورات کلیشه‌ای در مورد غرایز مردها آزادی‌های خاصی را به آنان می‌دهد که زنان از آن محروم‌اند. زنان تحصیل کرده و جوان روستا از این تبعیض‌ها انتقاد می‌کردند اما مردان روستایی، تقریباً با تأیید این نابرابری‌ها، سنت و دین و حقوق قانونی مردان و نیز آسیب‌پذیری جسمی زن (دوشیزگی) را دلایل این برتری می‌دانستند.

در روستا، دوستی دختران و پسران دیده می‌شد، اما اهالی روستا این نوع رابطه را برای دختران ناشایست می‌شمردند و در نتیجه آن را انکار می‌کردند. دختران روستا بیشتر تمایل داشتند با پسران خارج از روستای خودشان ارتباط برقرار کنند، بیشتر به این دلیل که از رسوایی در محیط خود پروا داشتند. برعکس، پسران روستا بیشتر تمایل داشتند با دختران روستای خودشان ارتباط برقرار کنند.

زنان روستایی متأهل، درباره رضایت جنسی در روابط زناشویی، تمایل و رضایت

* خیل کثیری از مردان، به ویژه جوانان روستایی، معتاد به مواد مخدر بودند و اکثر خانواده‌ها از سپردن منابع مالی به پسران ابراز نگرانی می‌کردند. بعضی از آنها مردان را ولخرج‌تر از زنان می‌دانستند.

مرد را ارجح می‌دانستند. اما اکثر دختران مجرد چنین رابطه‌ی یک‌طرفه‌ای را نمی‌پسندیدند. می‌توان گفت زنان در مسائل فردی مربوط به روابط جنسی و زناشویی نسبت به مردان محدودیت‌های شدیدی داشتند که مانع تجربه‌های فردی زنان و رضایت جنسی و زناشویی آنان می‌شد.

۶. کلیشه‌های جنسیتی در زمینه حضور زن در فضای عمومی روستا

زنان عموماً در فضای عمومی روستا رفت و آمد و حضور دائمی و اضافی نداشتند. برای کاری خارج می‌شدند و بازمی‌گشتند. آنها برخلاف مردان در پاتوق‌های روستایی جمع نمی‌شدند و عموماً در خانه با دوستان و آشنایان وقت می‌گذراندند.

افراد مسن محدودیت حضور زنان در فضای عمومی را بدیهی و طبیعی می‌شمردند. افراد گروه دوم (بین ۲۵ و ۵۰ سال) از تغییرات مثبت در این مسئله به نفع هر دو جنس صحبت می‌کردند، اما جوانان به ویژه دختران، با انتقاد از شرایط، تغییرات در خور و مناسبی در این زمینه نمی‌دیدند.

شواهد نشان داد که دختران بیش از آنکه تمایل به رفت و آمد در محیط روستا داشته باشند، ترجیح می‌دهند برای تفریح و فعالیت به شهرهای نزدیک بروند. در جامعه روستایی، از یک طرف به علت اجبارهای شرعی و اخلاقی، حضور زنان در فضای عمومی هنوز با اگر و اما همراه است؛ و، از طرف دیگر، حضور اجتماعی آنان برای به دست آوردن منزلت، قدرت، پول و فرصت‌های رشد پذیرفته شده است. این دوگانگی، رابطه زنان با مردان و نیز ساختار روستایی را دچار تناقض می‌کند.

نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده در این پژوهش از تحول نامتعادل الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی در جامعه روستایی مورد بررسی حکایت دارد. با وجود تحول نقش‌های جنسیتی

کلیشه‌شده در این جامعه روستایی، جامعه‌پذیری هنوز در موارد متعددی به ترجیح جنسی (مردگونی) منجر می‌شود. افزایش آگاهی زنان و نبود روحیه پذیرش شرایط موجود در دختران جوان نوید تغییرات بنیادی در فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی را می‌دهد. مردان جوان، در مقایسه با مردان نسل قبل از خودشان، در برابر این تحولات انعطاف بیشتری نشان می‌دهند اما، در مجموع، مردان نسبت به زنان دچار تأخر فرهنگی هستند.

عوامل ایجاد این تحولات در فرایند جامعه‌پذیری اهالی روستای مورد مطالعه عبارت‌اند از: افزایش سطح تحصیلات، افزایش سطح آگاهی، دسترسی به رسانه‌های همگانی به ویژه تلویزیون، و رفت و آمد اهالی به شهرهای بزرگ به ویژه تهران. تحولات بیشتر در بین نسل جدید، به ویژه در بین دختران روستایی، دیده می‌شد و عموماً افراد مسن، به ویژه مردان روستایی، وقوع آن را می‌پذیرفتند، اما با آن موافق نبودند.

در این جامعه روستایی، با وجود تغییرات رخ داده، از دختران جوان انتظار می‌رود که به نقش‌های سنتی تن در دهند، در حالی که سطح آگاهی دختران با توجه به تحولات اجتماعی ایجادشده افزایش یافته و حضور آنان در عرصه‌های عمومی گسترش یافته است. به عبارت دیگر، انتظارات نقشی جامعه از دختران با آنچه آنان از خود انتظار دارند فاصله بسیار دارد و در برخی موارد با ناهماهنگی بسیار همراه است. می‌توان گفت که سطح تحولات رخ داده از سطح توقعات و انتظارات دختران جوان روستایی (زیر ۲۵ سال) بسیار پایین‌تر است. این تناقض، همراه با تعارض ذهنی دختران روستایی با ساختارهای عینی موجود، حاکی از تضاد بنیادی نیروهای اجتماعی است. تحمل فضای فرهنگی و روابط سنتی حاکم بر روستا برای دختران چنان سخت است که مدام آن را نقد می‌کنند و برای مقابله با آن ترجیح می‌دهند روستا را ترک کنند. اغلب زنان دانشگاه‌رفته این روستا محل زندگی خود را ترک کرده‌اند و دختران جوان

نیز همین برنامه را برای آینده خود طراحی کرده‌اند.

نامتعادل بودن تحولات رخ داده در فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی در سطح روستا حاکی از بی‌توجهی به برنامه‌ریزی منسجم و هدفمند برای برقراری فرایند جامعه‌پذیری خشتی و بدون ارجحیت جنسی در جامعه است. حتی اگر تحولات در ذهن و عملکرد جوانان بیش از این گسترش یابد، فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی کنونی، که با کارکردهای آشکار و پنهان خود همچنان نابرابری را نهادینه می‌کند، نیروهای اجتماعی و خانواده را دچار تناقض می‌کند و مانع زمینه‌سازی مناسب برای توسعه‌ای همه‌جانبه به ویژه توسعه انسانی می‌شود.

بنابراین، ایجاد تغییرات بنیادی در ساختارهای جامعه و تغییرات هدفمند و برنامه‌ریزی شده در عوامل مهم جامعه‌پذیری، از جمله خانواده و نهادهای آموزشی و رسانه‌ها، برای تغییر روند کنونی جامعه‌پذیری جنسیتی ضروری می‌نماید.

منابع

- ابوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم‌عراقی، تهران: نشر نی.
- بیتس، دانیل و فرد پلاگ (۱۳۷۵)، *انسان‌شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- توریس، اماری لیس و روزاریو دل روزاریو (۱۳۷۵)، *جنسیت و توسعه*، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: بانو.
- دنزین، نورمن و بران لینکلن (۱۳۸۰)، «روش‌شناسی مطالعات زنان، بحث‌های گروهی»، ترجمه ارغوان فرزین، پژوهش زنان، ش ۱، ص ۲۲۳-۱۹۹.
- ذکایی، سعید (۱۳۸۱)، «نظریه و روش در تحقیقات کیفی»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۱۷، ص ۶۸-۴۲.
- راس، آلن (۱۳۷۳)، *روان‌شناسی شخصیت*، ترجمه سیاوش جمالفرد، تهران: بعثت.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۷)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چ ۳.
- سیلورمن، دیوید (۱۳۸۱)، *روش تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مؤسسه تبیان.
- شادی‌طلب، ژاله (۱۳۸۱)، *توسعه و چالش‌های زنان ایران*، تهران: نشر قطره.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات، قدرت هویت*، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- گرت، استفانی (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی جنسیت*، ترجمه کتابیون بقایی، تهران: نشر دیگر.
- گریفین، کیث و تری مک‌کنلی (۱۳۷۸)، *تحقق استراتژی توسعه انسانی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌پور، تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- گیلدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مارشال، کاترین و گرچن راس‌من (۱۳۸۱)، *روش تحقیق کیفی*، ترجمه علی پارسایان و سیدمحمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چ ۲.

- یونیسف (۱۳۷۱)، دختر بچه‌ها: سرمایه‌گذاری برای آینده، ترجمه نیلوفر پورزند، تهران: فرهنگ اسلامی.
- یونیسف (۱۳۷۲)، نقش زنان در توسعه، دفتر امور زنان ریاست جمهوری، تهران: روشنگران.
- Chae, H. Mark (2001-2002), "Gender and Ethnicity in Identity", *The New Jersey Journal of Professional Counseling* 56: 17-23.
- Elkin, F. and G. Handel (1972), *The Child and Society: The Process of Socialization*, New York: Random House.
- Jakob, K.K. (1992), *Social Development Perspectives*, New Delhi: Himanshu.
- Mead, G.H. (1934), *Mind, Self and Society: From Stand Point of a Social Behavior*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Whitaker, L. (1999), *Women in Politics, Outsiders or Insiders?*, Prentic Hall.